



تجزیه و تحلیل بحران هویت ملی و شکنندگی تاریخی در دولت پهلوی اول

حدیث باقری نیا؛ فرزانه دشتی؛^۱ عطف الله آراسته^۲

چکیده:

دوره پهلوی اول (۱۳۰۴-۱۳۲۰ ش) یکی از پرچالش‌ترین و پرتلاطم‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود. در این دوره، تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گسترده‌ای در کشور به وقوع پیوست که پیامدهای آن تا امروز نیز قابل مشاهده است. یکی از مهم‌ترین این تحولات، بحران هویت ملی و شکنندگی تاریخی بود که جامعه ایران با آن دست به گریبان بود. لذا هدف پژوهش پیشرو تجزیه و تحلیل بحران هویت ملی و شکنندگی تاریخی در دوره پهلوی اول است. لذا سوال اصلی پژوهش این است که «عوامل تاثیر گذار بر بحران هویت ملی و شکنندگی تاریخی در دوره پهلوی اول کدامند؟». در این راستا، پژوهش حاضر با استفاده از روش کیفی از نوع توصیفی-تحلیلی در پی تحلیل بحران هویت ملی و شکنندگی تاریخی در دوره رضا خان می‌باشد. رویکرد غالب در این نوشتار بهره‌گیری از نظریه بحران هویت ملی است. داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای - اسنادی با استفاده از فیش‌برداری از اسناد، کتاب‌ها، مقالات و غیره گردآوری شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که عوامل مؤثر بر بحران هویت ملی و شکنندگی تاریخی دوره اول پهلوی با توجه به نظریه بحران‌های هویتی، می‌توان گفت عوامل چندگانه همچون؛ فرهنگ غربی، تحریم‌ها و تأثیرات اقتصادی، تأثیرات فرهنگی و هنری، تأثیرات سیاسی، ایدئولوژیک بودن هویت ملی و بهره‌برداری آن توسط رژیم‌های سیاسی در بروز و تعمیق بحران هویتی در دوره پهلوی اول نقش داشتند. این بحران هویتی یکی از مهم‌ترین چالش‌های دوران تاریخ ایران محسوب می‌شود.

واژگان اصلی: بحران هویت، هویت ملی، شکنندگی تاریخی، پهلوی اول، ایران.

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی / مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی، دانشکده حکمرانی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران.

hadis.bagherinia@alumni.um.ac.ir

(نویسنده مسئول)

۲. استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، دانشگاه بین المللی علامه عسکری (ره)، دزفول، ایران.

۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد مشاوره، دانشگاه پیام نور، دهدشت، ایران.

مقدمه

دوره پهلوی اول یکی از برهه‌های مهم تاریخ ایران است که با تغییرات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی گسترده‌ای همراه بود. در طول این دوره، دولت پهلوی تلاش‌های زیادی برای ایجاد هویت ملی جدید انجام داد. در ایران نیز بحث هویت ملی - در معنای مدرن آن - بحث جدیدی محسوب می‌شود که سابقه‌ی آن را می‌توان از زمان شکست ایران از روس‌ها پی گرفت. در ادبیات مدرنیزاسیون، دولت - ملت‌سازی و مدرن‌شدن همه‌جانبه از ضرورت - های جبران عقب‌ماندگی تلقی شد. آنچه که در ایران بارز است و تاحدی از روندی که در گفتمان هویت ملی در غرب طی شد، متمایز می‌کند این است که گفتمان هویت ملی با توجه به ضعف ساختارهای حکومتی و سستی بودن جامعه، گفتمانی وارداتی بوده است که روشنفکرانی آن را وارد جامعه‌ی ایران کردند که برای تحصیل علوم به غرب اعزام شده بودند. آنها معتقد بودند ایران برای طی روند مدرنیزاسیون باید بحران‌های مختلفی را مدیریت کند که بحران گذر از هویت‌های فروملی به ملی، یکی از این بحران‌های اساسی می‌باشد؛ لذا بخشی از برنامه‌ریزی‌های توسعه و استراتژی‌های کلان مملکت‌داری در ایران، لاجرم باید به مقوله‌ی ایجاد هویت ملی معطوف می‌شد (قهرمان‌پور، ۱۳۹۲: ۴۲). در این راستا گاهی به دلیل آماده نبودن جامعه برای گفتمان وارداتی هویتی ملی، این بحث در سطح روشنفکران و توصیفات و تجویزات آنها باقی می‌ماند و به عرصه‌ی عمل راه نمی‌یافت؛ مانند دوران مشروطه. گاهی نیز روشنفکران به همکاری با نخبگان حکومتی می‌پرداختند و به اعمال سیاست‌های هویتی مدنظر خود در قالب اقدامات رضاشاه روی می‌آوردند و هویت‌های دلخواه خویش را در جامعه مسلط کرده و آن را به منع اصلی تعریف هویت برای شهروندان تبدیل می‌کردند. ابزارها یا شاخص‌های سیاست‌های هویتی را می‌توان در حوزه‌هایی نظیر سیاست‌های رسانه‌ای، قومی، شهروندی، تاریخ‌نگاری رسمی و تدوین کتب درسی مشاهده کرد. البته سیاست‌های مذکور واکنش‌هایی را در جامعه، به ویژه از سوی اقوام و اقلیت‌های دیگر به دنبال داشت که این واکنش‌ها به تغییر و تعدیل سیاست‌های اولیه منجر شد و تبعاتی را برای ایران در پی داشت.

در عصر پهلوی اول، مسئله هویت ملی به مثابه یک پروژه سیاسی مورد توجه شاه و دولتمردانش قرار گرفت. حکومت رضاشاه، برای ایجاد هویت ملی جدید به ارائه ایدئولوژی همگونی پرداخت تا جایگزین علائق دینی و قومی گردد. عناصر و ابزار مورد نیاز برای ایجاد این اتحاد نیز تاریخ و فرهنگ ملی ایران باستان بود (حافظنیا، ۱۳۹۳: ۱۱۷؛ زهیری، ۱۳۸۹: ۱۰۶). این حکومت با تمرکزگرایی شدید و کاهش حوزه نفوذ و اختیارات خرده- فرهنگ‌های اجتماعی و ایجاد تقابل بین لایه‌های ایرانی- اسلامی و هویت ملی و تلاش جهت به حاشیه راندن گفتمان دینی درصدد بر آمد تا بعد اسلامی هویت ملی را به محاق برده و آن را از بافت هویتی جامعه ایران محو سازد تا وحدت ملی را از طریق سیاست یکسان‌سازی تقویت و تحکیم نماید (قاسمی و ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۰: ۴۰۳؛ شیرازی، ۱۳۹۵: ۶۳۱). رضاشاه عنصر اسلام را به عنوان یکی از ابعاد هویت ملی ایران، نادیده می‌گرفت و با غیرمذهبی ساختن نظام آموزش، فرهنگ و قوانین کشور، مسئولیت تمامی بدبختی‌ها و عقب‌ماندگی‌های تاریخی ایران را ورود اسلام به کشور معرفی می‌کرد (عباس‌زاده مرزبالی و حجازی، ۱۳۹۸: ۶۵). بنابراین هدف پژوهش حاضر بررسی عوامل مؤثر بر بحران هویت ملی و شکنندگی تاریخی در دوره پهلوی اول است. لذا سوال اصلی پژوهش برای این است که «عوامل تأثیرگذار بر بحران هویت ملی و شکنندگی تاریخی در دوره پهلوی اول کدامند؟». در این راستا، پژوهش حاضر با استفاده از روش کیفی از نوع توصیفی- تحلیلی در پی تحلیل بحران هویت ملی و شکنندگی تاریخی در دوره رضا خان می‌باشد. رویکرد غالب در این نوشتار بهره‌گیری از نظریه بحران هویت ملی است. داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای با استفاده از فیش- برداری از اسناد، کتاب‌ها، مقالات و غیره گردآوری شده است.

پیشینه پژوهش

آزاد ارمکی و همکاران (۱۳۹۹)، در مقاله‌ای تحت عنوان «تبیین جامعه‌شناختی سیاست‌های هویتی دولت پهلوی اول»، رضا شاه هویت اجتماعی مدرن را به گونه‌ای مدیریت

نمود که با سایر اولویت‌های وی از جمله دولت‌سازی و موقعیت وی در تعارض قرار نگیرد. این طرح متجددانه به واسطه مجموعه‌ای از ابزارها و روش‌ها پیاده شده است. ازجمله این ابزارها می‌توان به تمرکزگرایی از طریق سرکوب نیروهای خودمختار (ایلات و عشایر و ولایات استقلال طلب)، تغییر نام کشور از پرس به ایران، تغییر ماه‌های عربی و ترکی به فارسی و سال قمری به شمسی، سازمان پرورش افکار، شورای عالی فرهنگ و رادیو و وسایل ارتباط جمعی می‌توان اشاره کرد. آموزش، سازوکارهای حقوقی، نظام قضایی جدید و تبلیغات نیز از جمله روش‌های مورد نظر وی برای رسیدن به ایران متجدد بودند. در واقع حکومت وی با دخالت در کلیه ابعاد زندگی اتباع، پروژه ملت‌سازی را به پیش برده است و آن را به عنوان یکی از ملزومات دولت متجدد و مدرن قرار داده است.

عباس زاده مرزبالی، حجازی (۱۳۹۸)، در پژوهشی تحت عنوان «هویت ملی ایران و مدرنیته»، هدف این پژوهش، بررسی جایگاه و تأثیر مدرنیته در هویت ملی ایران بود. بر این اساس، سوال اصلی تحقیق این است که مدرنیته از چه جایگاهی در هویت ملی ایران برخوردار بوده و چه تأثیری بر آن گذاشته است؟ روش پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده و نتایج حاکی از آن است که مدرنیته علی‌رغم نداشتن ریشه‌ای پرقدمت در کشور ایران، به واقعیتی تاریخی و جریانی نیرومند و تأثیرگذار در عرصه هویت ملی ایران و به یکی از ارکان تشکیل‌دهنده‌ی آن تبدیل شده است. این پدیده از اوایل دوره‌ی قاجار و در نتیجه‌ی آشنایی ایرانیان با آن، بر اندیشه‌های سنتی تعلق به هویت ایرانی تأثیر گذاشته و در سیر تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی ترکیب جدیدی به

هویت ملی ایران بخشیده و نقش مهمی در تعریف ایرانیان از کیستی خود ایفا کرده و می‌کند، به‌طوری که آنچه امروزه از نظام تفکیک قوا، مجلس نمایندگان، شیوه اداره کشور، نظام آموزشی جدید، سبک زندگی نوین و... در اختیار ایرانیان است، از مظاهر اصلی مدرنیته به‌شمار می‌روند. به‌طور کلی این جایگاه و تاثیر مدرنیته در هویت ملی ایران، اتخاذ رویکرد متوازن نسبت به ارکان هویت ملی ایران را در سیاست‌گذاری‌های هویتی کشور ضروری ساخته است.

افشار رضایی (۱۳۹۵)، در پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «یکسان‌سازی فرهنگی و تحقق دولت مطلقه مدرن در دوره رضاشاه پهلوی»، در پی پاسخ دادن به این سوال است که چرا سیاست نوسازی رضاشاه با تکیه بر یکسان‌سازی فرهنگی و تلاش در همگن‌گرایی هویتی که مصداق بارز آن توسط بیسمارک در تحقق وحدت و یکپارچگی سیاسی- فرهنگی آلمان همراه با موفقیت شد و تلاش روشنفکران نوگرای ایرانی در بهره‌گیری از تئوری نوسازی‌گرایانه در اجرای این سیاست با کامیابی کامل روبرو نشد؟ محقق در داده‌های تحقیق به این نتیجه رسید که از میان دلایل مهم و مختلف داخلی و خارجی، به اهم دلایل از جمله اتکای ساختار سیاسی- اجتماعی بر مداریت ایلپاتی- پراکندگی جمعیت با تمایلات متعارض دینی- قومی و فقدان خرد اجتماعی (بیسوادی) در سطوح گسترده‌ی جامعه، ناسازگاری میان گروه‌های مرجع و تحولات دینی و اسلامی، در آستانه جنگ جهانی دوم، اشاره کرد.

حیدری و حیدری بانی (۱۳۹۳)، در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی چالش‌های قدرت ملی در ایران با تأکید بر بحران هویت ملی»، در پی بازشناسی رابطه میان متغیر هویت ملی به مثابه

متغیر وابسته، با قدرت ملی به عنوان متغیر مستقل می‌باشد. همچنین تلاش می‌گردد تا با اشاره به برخی نمادهای بحران هویت ملی در ایران، عوامل و عناصر مؤثر در بروز آنها نیز معرفی گردند. رویکرد غالب در اینجا تحلیل کارکردی و شیوه گردآوری داده‌ها مبتنی بر روش اسنادی و کتابخانه‌ای است. نتایج نشان می‌دهد که هم اکنون هویت ملی به عنوان زیرساخت منافع ملی در کشور از درون با برخی چالش‌ها مواجه است که در صورت عدم توجه کافی به آنها از استعداد زیادی برای تبدیل شدن به بحران برخوردارند، که آن نیز به نوبه خود موجب کاهش ضریب قدرت ملی و آسیب‌پذیری کشور در مقابل تهدیدات خارجی می‌شود.

دیلمی معزی، امین (۱۳۸۷)، در تحقیقی دیگر تحت عنوان «هویت‌سازی ملی در عصر رضاشاه: روش‌ها و ابزارها»، یکی از اقدامات روزگار پهلوی اول به عنوان دولت مطلقه مدرن، هویت‌سازی ملی بود. رضاشاه هویت اجتماعی مدرن را به گونه‌ای مدیریت نمود که با سایر اولویت‌های وی از جمله دولت‌سازی و موقعیت وی در تعارض قرار نگیرد. این طرح متجددانه به واسطه مجموعه‌ای از ابزارها و روش‌ها پیاده شده است. از جمله این ابزارها می‌توان به تمرکزگرایی از طریق سرکوب نیروهای خودمختار (ایلات و عشایر و ولایات استقلال‌طلب)، تغییر نام کشور از پرس به ایران، تغییر ماه‌های عربی و ترکی به فارسی و سال قمری به شمسی، سازمان پرورش افکار، شورای عالی فرهنگ و رادیو و وسایل ارتباط جمعی می‌توان اشاره کرد. آموزش، سازوکارهای حقوقی، نظام قضایی جدید و تبلیغات نیز از جمله روش‌های مورد نظر وی برای رسیدن به ایران متجدد بودند. در واقع حکومت وی با دخالت در کلیه ابعاد زندگی اتباع، پروژه ملت‌سازی را به پیش برده است و آن را به عنوان یکی از

ملزومات دولت متجدد و مدرن قرار داده است.

اشرف نظری، علی (۱۳۸۶)، در مقاله‌ای تحت عنوان «ناسیونالیسم و هویت ایرانی: مطالعه موردی دوره پهلوی»، این مقاله می‌کوشد تا ضمن فهم روند تثبیت الگوی هویتی ناسیونالیستی پهلوی اول (۱۳۲۰-۱۳۰۰)، عناصر و مؤلفه‌های درونی آن حول چهار محور اصلی وحدت کشور، باستان‌گرایی دلبستگی به وطن، تداوم سلطنت و موقعیت محوری شاه مورد تحلیل قرار دهد. هدف این است که دریابیم؛ در پرتو نگرش ایدئولوژیک حاکم، چه تعبیر و ادراکاتی از هویت ایرانی عرضه شد؟ هویت ایرانی در این مقطع، در قالب چه مفاهیمی مورد توجه قرار گرفت؟ دلایل فروغلتیدن آن در دام اقتدارگرایی مبتنی بر نظم سلطانی چه بود؟ عناصر و مؤلفه‌های محوری مدرنیزاسیون ترویج شده کدام‌اند؟ ناسیونالیسم شکل گرفته در این مقطع، حامل چه مفاهیم، نگرش‌ها و چشم اندازهایی است؟ پویش‌های فکری-سیاسی بروز یافته در این مقطع دارای چه ویژگی‌هایی است؟

چارچوب مفهومی پژوهش

هویت ملی

در زبان لاتین هویت در معنای کلمه‌ی Identity آمده است. در بسیاری از نظریه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی «رابطه» یکی از عناصر مهم و محوری در هر جامعه محسوب می‌شود و در پرتو این روابط و تعاملات با دیگران است که هویت جمعی افراد کل می‌گیرد. لذا هرگاه در هر جامعه‌ای گروه‌های موجود در آن جامعه (شامل: گروه‌های سیاسی و اجتماعی، اقوام، مذاهب، نهادها و سازمان‌ها، خرده فرهنگ‌ها) در عین داشتن هویت جمعی

خاص، از طریق برخی ویژگی‌های عام‌تر و مشترک خود را عضو یک اجتماع بزرگ‌تر بداند و خود را به یک «ما»ی عام منتسب نماید، در این حالت یک هویت جمعی عام یا هویت جامعه‌ای شکل می‌گیرد که در چارچوب یک جامعه، عام‌ترین هویت به شمار می‌رود. این هویت در چارچوب یک «دولت-ملت»، هویت ملی نامیده شده و با مجموعه‌ای از عناصر و نمادهای ملی نظیر نهادهای ملی، سرزمین (قلمرو سیاسی)، آداب و رسوم، زبان و ادبیات، تاریخ، مردم و دولت مشخص می‌شود. اصولاً در چارچوب این اجتماع ملی است که میزان تعلق و وفاداری افراد به هر یک از عناصر مذکور، احساس هویت ملی آن اعضاء را تعیین می‌نماید (ثقفی و میرمحمدی، ۱۳۸۹: ۴۸-۴۷). علاوه بر مؤلفه‌های سنتی، باید هویت ملی در چارچوب مجموعه‌ای از ارزش‌ها و باورهای مشترک و معیارهای انسانی و حقوقی تعریف کرد (مرادی و ابطحی، ۱۳۹۵: ۱۷۷؛ علویان و نیکروش رستمی، ۱۴۰۰: ۱۵۳).

بحران هویت ملی

هرگاه عناصر بنیادین نظام ارزشی سست شده و یکپارچگی خود را از دست بدهند هویت فرد، یا گروه در معرض عدم تعادل یا بحران قرار می‌گیرد (pye Lucion, 1996: 5). بحران به معنی تنش و تضاد یا خروج از حالت تعادل و انحراف از حقیقت است. به عبارت دقیق‌تر «بحران را می‌توان موقعیت یا ظرف خاصی دانست که بر اثر آن گروه قومی مورد نظر به سبب شرایط خاص تاریخی و یا شرایط نوظهور، از شناخت دقیق حقیقت وجودی و حقوق خویش و نیز شناساندن آنها به دیگران باز مانده‌اند، به شکلی که نه تنها این گروه در

این رهگذر، بین وهم و واقعیت معلق است، بلکه دیگران نیز از شناختن درست آن، عاجز می‌باشند». گاهی یک ملت یا بخشی از آن بر اثر وجود برخی تعارضات درونی-اجتماعی که در ساختار اجتماعی آن ملت به وجود می‌آید ممکن است به بحران هویت دچار شوند. یک بحران اجتماعی وقتی حادث می‌شود که اختلالاتی در جامعه پدید آید که تعادل عمومی، عملکرد بهنجار و معمول حیات اجتماعی را به مخاطره افکند (Tajhik, 2002:8).

عوامل ایجاد کننده بحران هویت ملی متعددند و هر یک از آنها سهم متفاوتی در ایجاد بحران بر عهده دارند برخی به طور سطحی و مقطعی و برخی در تقابل با یکدیگر قرار دارند. مهم‌ترین بحران‌هایی که می‌توان در بین این عناصر مشاهده کرد عبارتند از: تقابل میان ملیت و تقابل میان قومیت، فرهنگ رسمی و خرده فرهنگ که نشان از اغتشاش و سردرگمی هویتی دارد، تقابل میان اسلامیت و ایرانیت، تقابل میان جهانی شدن و هویت ملی و عدم توجه به مقوله هویت ملی در کتاب‌های آموزشی مدارس، این تقابل‌ها در ساختار اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی وجود دارد و عامل ایجادکننده بحران می‌باشند روشن است که این عوامل انسجام اجتماعی کشور را تضعیف می‌کند.

هویت ایرانی

هویت ایرانی مجموعه‌ای از عناصر و ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی اعم از قومی و ملی است که به‌عنوان میراثی اجتماعی از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌است. این هویت علی‌رغم آن‌که از عناصر ثابت و پایدار برخوردار است، دست در طول تاریخ در معرض تحول و تغییر

قرار گرفته و برخی از عناصر خود را از دست داده یا عناصری بدان افزوده شده‌است. هم‌اکنون هویت ملی و ایرانی متشکل از مؤلفه‌های هویتی گوناگون است که پس از گسترش اسلام در ایران، ارزش‌های دینی و اسلامی نقش مهمی در تکوین آن ایفا کرد. در عصر جدید متأثر از سیاست‌های سازه‌گرایانه‌ی کارگزاران حکومتی وقت و تلاش نخبگان و روشن‌فکران نیز ارزش‌ها و عناصر هویتی برآمده از دنیای غرب به‌عنوان یک لایه هویت ایرانیان تبدیل شده‌است به‌گونه‌ای که برخی از نویسندگان هویت ملی در ایران معاصر را متشکل از چهار عنصر هویتی مهم به شرح زیر دانسته‌اند:

۱. اسلامیت (هویت اسلامی): عبارت است از تمامی عناصر هویتی که پس از گسترش اسلام به‌ویژه تشیع در ایران اشاعه یافت (وجوه دینی و شیعی هویت ایرانی).
۲. ایرانیت (هویت ایرانی): شامل عناصر هویتی ایران دوران پیش از اسلام.
۳. قومیت (هویت قومی): مجموعه ویژگی‌های فرهنگی اجتماعی و تاریخی که مبتنی بر زیست در اجتماع قومی است.
۴. مدرنیت (هویت غربی): شامل عناصر و ارزش‌های هویتی مبتنی بر فرهنگ و تمدن غرب است که از مکاتب لیبرالیسم، سکولاریسم، پلورالیسم، اندیویدوالیسم، رئالیسم، سوسیالیسم، مارکسیسم، نیهیلیسم و اومانیزم در تاریخ معاصر در تماس با غرب وارد فرهنگ ایران شده‌است.

لذا، هویت جمعی در ایران معاصر تلفیقی از چهار عنصر ایرانیت و اسلامیت قومیت و مدرنیت می‌باشد. گفته می‌شود در شرایط اجتماعی عادی به‌ویژه زمانی که نیروهای اجتماعی

و یا کارگزاران هویتی در صدد تحمیل ارزش‌ها یا عناصر هویتی خاص نبوده و مرجعیت هویت‌گذاری به دنبال آن نبوده است تا عناصر هویتی جدیدی را وارد مؤلفه‌های هویتی مذکور نماید و یا مؤلفه‌ای را حذف نماید، مؤلفه‌های هویتی مذکور در وضعیت سازگاری و تعامل قرار داشته‌اند (ثقفی و میرمحمدی، ۱۳: ۴۹-۴۸).

پهلوی اول و هویت ایرانی

نزاع میان سنت و نوسازی در ایران، درحقیقت همان نزاع میان مناسبات اجتماعی دین‌مدار و نظام حکومتی مبتنی بر ارزش‌های عصر تجدد بود و ترویج اندیشه‌های ناسیونالیستی غیرمذهبی، همانگونه که در غرب به شکل‌گیری دولت-ملت‌های جدید انجامید، در ایران نیز الگوی رویکردهای ملی‌گرایانه قرار گرفت.

نظام سیاسی آن زمان، برای ایجاد هویت ملی جدید، به ارائه ایدئولوژی همگون پرداخت تا جایگزین علایق دینی و قومی گردد و از طریق آن، مجموع افراد ساکن در کشور، تحت یک حکومت مرکزی به یک واحد سیاسی تبدیل شوند. عناصر و ابزار مورد نیاز برای ایجاد این اتحاد، تاریخ و فرهنگ ملی ایران باستان بودند. تلاش زیادی از جانب حکومت صورت می‌گرفت تا مذهب شیعه به دلیل ماهیت ستیزه‌جویانه‌اش با استعمار و استبداد، از هویت ایرانی حذف گردد.

در زمان رضاخان برای ارج نهادن به سنت‌های ملی و احیای فرهنگ باستانی، اقدامات زیر، صورت گرفت:

۱ تشکیل انجمن آثار ملی: این انجمن که در سال ۱۳۱۲.ش با فکر تعمیر و ترمیم آثار

باستانی و تاریخی، تاسیس شد، با راه‌اندازی اداره باستان‌شناسی در سراسر ایران، اقدامات خود را در این زمینه سامان داد. نخستین گام در این راه، ایجاد بنیاد آرامگاه فردوسی، شاعر حماسی ایران، تغییر شکل آرامگاه حافظ و ارائه طرح‌های تازه برای سایر شاعران ملی ایران بود.

برگزاری جشن هزاره فردوسی: با اتمام کار ساختمان آرامگاه فردوسی که توسط

انجمن آثار ملی صورت گرفت، برای برگزاری بزرگداشت هزارمین سال سرودن شاهنامه و قدردانی از شاعر ملی ایران، از تعداد بسیاری از خاورشناسان، مورخان و شاعران سراسر جهان دعوت شد تا برای شرکت در جشن هزاره فردوسی به تهران بیایند و پس از تشکیل کنگره فردوسی، برای گشایش آرامگاه این شاعر نامدار به خراسان عزیمت کنند. این کنگره در دوازدهم مهر ۱۳۱۳.ش به ریاست نخست‌وزیر وقت تشکیل شد و تا بیستم مهر آن سال ادامه داشت. تکریم فردوسی، به دلیل علاقه رضاشاه به هنر و ادبیات ایرانی نبود؛ بلکه وی احیای سنت‌های شاهنشاهی و ستایش از تمدن باستانی را برای شکل‌گیری هویت نوین ایرانی (هویت خالی از گرایش‌های دینی) هدف گرفته بود. در کنار این اقدام، کنگره‌های بین‌المللی درباره هنر و باستان‌شناسی ایران برپا شدند و در آنها بیشترین توجه به آثار برجای‌مانده از تمدن ایران پیش از اسلام معطوف گردید.

کانون ایران باستان: در راستای ترویج گرایش‌های ناسیونالیستی و باستان‌گرایی،

شخصی به نام عبدالرحمن سیف آزاد در سال ۱۳۱۰.ش به ایران آمد و با یاری چند سرمایه‌دار زرتشتی و برای شناساندن بیشتر فرهنگ و تمدن باستانی ایران، «کانون ایران باستان» را تشکیل

داد و از اول بهمن ۱۳۱۱.ش نیز هفته‌نامه رنگی «ایران باستان» را منتشر کرد. سرلوحه «ایران باستان» با نام «خدا — ایران» و با پیام «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» و تصویر «فروهر» و دو تصویر کوچک در دو سوی کلیشه‌ای از نقش داریوش بزرگ در تخت جمشید آراسته شده بود و غالباً یک صفحه بزرگ تاریخی، تمام صفحه اول را پر می‌کرد. در این هفته‌نامه مطالب مربوط به تاریخ و فرهنگ ایران دوره هخامنشی و ساسانی به چاپ می‌رسید.

فرهنگستان ایران: دکتر عیسی صدیق اعلم یکی از بنیانگذاران فرهنگستان ایران و مخبر کمیسیون بررسی اصلاحات اداری این فرهنگستان، در خاطرات خود، یکی از نتایج برگزاری جشن هزاره فردوسی را برانگیختن حس ملیت و غرور ملی به‌ویژه در جوانان می‌داند و در زمینه فرهنگستان، معتقد است: «جمعی بر آن شدند زبان رایج آن روز را فارسی خالص کنند و کلمات خارجی به‌ویژه عربی را خارج سازند و در این کار غلو کردند، تعصب نشان دادند و در مقالات و مکاتبات، وقتی معادلی برای کلمات عربی نمی‌یافتند، کلمات مهجور باستانی را با الفاظ ساختگی به کار می‌بردند. سرانجام فرهنگستان در سال ۱۳۱۴.ش برای سامان‌دادن به این تغییرات تاسیس شد».

در کل باید گفت برداشت رضاشاه و نخبگان پیرامون او از نوسازی، کاملاً با روح شرایط اقلیمی ایران بیگانه بود و به همین علت، در عمل با تضادها و تناقض‌های عمیق روبرو شد. رضاشاه، روح نوسازی را که بر کاستن از استبداد و خودکامگی و به رسمیت شناختن حقوق مردم مبتنی بود، درک نکرده بود و اصولاً از نوسازی، برداشتی سطحی نگر داشت و از این رو صرفاً به الگوگیری از ظواهر جوامع اروپایی، اکتفا می‌کرد. این برداشت در عمل با سنت‌گرایی

حاکم بر جامعه ایران، به‌ویژه، عقاید مذهبی مردم و علمای دین در تضاد عمیق قرار داشت و طبعاً واکنش مخالفت‌آمیز بسیاری از علما را برانگیخت؛ چنانکه مخالفت علما، شاخص تضاد تجدد و نوسازی با سنت‌های دینی تلقی می‌شد.

چالش‌های هویت ملی در دوره پهلوی اول

حکومت پهلوی اول در راستای اهداف خود، درصدد یکپارچه‌سازی و همگون‌سازی هویت ملی در ایران برآمد. این امر از طریق اجرای سیاست‌های متمرکزگرایانه و یکسان‌سازی فرهنگی دنبال می‌شد. حذف هویت‌های محلی و قومی، تلاش برای انکار میراث تاریخی شیعی و تأکید بر هویت باستانی پیش از اسلام، از جمله اقدامات این حکومت در این زمینه بود. این رویکرد با واکنش‌های متفاوتی در جامعه مواجه شد و به بروز بحران‌های هویتی انجامید. از یک سو، روشنفکران و نخبگان جامعه به شدت با این سیاست‌ها مخالف بودند و آن را تهدیدی برای هویت ملی و فرهنگی ایران می‌دانستند. از سوی دیگر، اقوام و گروه‌های قومی نیز به دلیل انکار هویت‌های محلی و قومی خود، احساس بیگانگی و بی‌هویتی می‌کردند. این امر در نهایت به چالش‌های جدی بین حکومت و اقشار مختلف جامعه منجر شد. دوره پهلوی اول، به دو فراز عصر ریاست شاهی و جمهوری پهلوی تقسیم می‌شود. در این دوره، به دلایل زیادی بحران هویتی و شکنندگی تاریخی به وجود آمده است.

ابهام هویتی: ابتدا، باید به ابهام هویتی در دوره پهلوی اول اشاره کرد. در این دوره، به دلایل زیادی، هویت ایرانی به ابهام و شک برخورداری شده بود. برخی از علاقه‌مندان به تربیت فرهنگ غربی، به نحوی که به این تربیت نام علم غربی دادند، به این ابهام هویتی در ایران در

دوره پهلوی اول داشته بودند.

تبعیت از غرب: در دوره پهلوی اول، به دلایل زیادی، ایران به تبعیت از غرب برسید. این تبعیت به ویژه در زمان عصر قاجار و به خاطر توانایی قوی غرب در زمینه علم و فناوری بسیار بالا بود. این تبعیت به این ترتیب به بحران هویتی در دوره پهلوی اول داشته بود که به این ترتیب به ایرانیان بسیار سخت بود تا به خود خود اعتقاد داشته باشند.

شکندگی تاریخی در دوره پهلوی اول

دوره پهلوی اول همچنین شاهد بحران‌های جدی در حوزه میراث تاریخی و فرهنگی ایران بود. حکومت پهلوی با هدف ارائه چهره‌ای جدید از ایران، اقدام به بازسازی و بازنمایی هویت تاریخی کشور کرد. این اقدامات گاه با نادیده گرفتن و حتی تخریب برخی آثار تاریخی همراه بود. همچنین، سیاست‌های ناسیونالیستی و باستان‌گرایانه این حکومت، منجر به تغییر و بازتفسیر بسیاری از رویدادها و اشخاص تاریخی شد. این امر به نوبه خود، به بحران و شکنندگی در بازنمایی تاریخی ایران انجامید و موجب نگرانی بسیاری از محققان و صاحب نظران شد.

۱. استقلال ایران: یکی از بزرگترین شکنندگی‌های تاریخی در دوره پهلوی اول، برای ایران استقلال بود. ایران در این دوره به دلایل زیادی از قراردادهای بین‌المللی به روز نبرد. به علاوه، ایران در این دوره با برخی از کشورهای دیگر در حال ارتباط بود و به دلایل زیادی با آنها در تعارض قرار گرفته بود. این شکنندگی‌ها به این ترتیب به شکنندگی تاریخی بسیار

بالایی در دوره پهلوی اول داشتند.

۲. سرزمین اسلام: به دلایل زیادی، در دوره پهلوی اول، ایران به عنوان سرزمین اسلام شناخته شد. این شناخت به ویژه در عصر قاجار به شدت به وجود آمده بود و به این ترتیب به شکندگی تاریخی بسیار بالایی در دوره پهلوی اول داشت. به همین دلیل، بسیاری از ایرانیان به این شناخت با استقبال خوبی برخورد نمودند و به این ترتیب به این شکندگی تاریخی در دوره پهلوی اول داشتند.

۳. ابهام در برنامه‌ریزی سیاسی: در دوره پهلوی اول، به دلایل زیادی، ایران در برنامه‌ریزی سیاسی ابهام داشت. به علاوه، بسیاری از سیاستمداران ایران به دلایل زیادی به این ابهام در برنامه‌ریزی سیاسی در دوره پهلوی اول با دست.

عوامل مؤثر بر بحران هویت ملی و شکندگی تاریخی دوره اول پهلوی

تأثیر فرهنگ غربی

باستان‌گرایی، مدرنیسم اجباری و دیگر سیاست‌های فرهنگی عصر پهلوی سرانجام به بروز شکاف‌ها، تعارضات و تنش‌های فرهنگی در جامعه ایران منجر شدند. هویت ایرانی در طول تاریخ علیرغم تأثیرپذیری از برخوردهای فرهنگی و تمدنی متعدد و نیز تحمل فرازونشیب‌ها، به ویژه قرارگرفتن در معرض تهاجمات اقوام دور و نزدیک، همچنان توانسته بود بر یک محور و اساس واحد، تداوم خود را در بستر تاریخ تثبیت کند اما با ظهور تجددگرایی و مدرنیسم، به دلیل توجه و پرداختن بیش از حد ایرانیان به ظواهر تمدن جدید (تمدن غرب) سرانجام در میان عناصر این هویت (به ویژه در میان دو عنصر عمده دینی و ملیت) شکاف ایجاد شد و در این مدت، بیش از هرچیز سیاست‌های تجددگرایانه مبتنی بر

ترویج الگوهای باستانی ایران و افراط در تقلید از ظواهر نوین غرب، در ایجاد این بحران مؤثر بودند؛ چنانکه می‌توان ادعا کرد انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، در واقع واکنش به این بحران هویت بود. (زریری، در دوره پهلوی اول، تأثیر فرهنگ غربی بر جوانان و طبقه متوسط شهری بسیار قوی بود. این تأثیر باعث شکل‌گیری یک هویت دوگانه در جامعه شد، که به یک سو هویت سنتی و به سوی دیگر هویت غربی را در بر می‌گرفت (زریری، ۱۳۸۴: ۵). برپا کردن جامعه‌ای شبیه جوامع غربی، که اصطلاحاً به آن فرهنگی‌مآبی گفته می‌شود، روح حاکم بر تجدد عصر رضاشاه می‌باشد. حکومت مطلقه برای دستیابی به این هدف، دو ابزار را به کار گرفت: نخست کوشش برای وارد ساختن بخش‌هایی از دانش غربی؛ خصوصاً دانش فنی و نظام حقوقی جدید و دوم، تلاش برای فراگیری الگوهای زندگی سبک اروپایی و تغییر صورت زندگی در ایران. وارد کردن دانش غربی از دو طریق انجام شد: ۱- استخدام مستشار؛ ۲- اعزام دانشجویان به خارج که در این زمینه تصمیماتی اخذ شده بود که بر اساس آن‌ها سالیانه عده‌ای دانشجویان برای فراگرفتن دانش‌های غربی به اروپا اعزام می‌شدند. روی هم رفته اعزام مستمر و گسترده دانشجویان به غرب و دعوت از متخصصان و کارشناسان غربی برای تصدی امور کلیدی کشور، از این ارزش‌بنیادی در تجدد حکایت می‌کند که بنا نهادن جامعه‌ای به سبک فرنگ، کشور را پیشرفته و مرفقی می‌سازد که البته اجرای این امر به صورت ظاهری بود نه بنیادی. اهم اقداماتی که در این زمینه انجام شد به قرار ذیل است: الغای القاب و منصب مخصوص نظام و القاب کشوری (۱۳۰۴)؛ متحدالشکل نمودن البسه اتباع ایران در داخل مملکت (۱۳۰۷)؛ برنامه‌های رادیو ایران (۱۳۱۹) و لباس رسمی کارکنان دولت به سبک البسه فرنگی (۱۳۰۴)؛ کشف حجاب؛ سازمان پرورش افکار. هدف اصلی آن‌ها گسترش طرز تفکر و نحوه سلوک غربی و ایجاد رفتاری شبه‌غربی در سطح همه طبقات و گروه‌های اجتماعی بود. مروری بر سخنرانی‌ها و تبلیغات رسمی و نهادی نشان می‌دهد که آن‌ها تماماً بر گسترش سبک زندگی غربی به عنوان تنها سبک زندگی مطلوب تأکید می‌کردند. بین سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ ساختار اجتماعی ایران بسیار تغییر کرد. الگوهای دیرپای زندگی از هم گسست و

تمایلات اجتماعی دیگری، که عموماً دربار و تحصیل‌کردگان غربی القاء می‌کردند، جانشین آن شد. رواج شهرنشینی و مهاجرت یک‌سویه از روستا به شهر، در تغییر این بنیادها تأثیر اساسی داشت. مهاجران بریده از وطن به راحتی می‌توانستند جذب فرهنگ جدید شهری شوند و پس از مدتی حاشیه‌نشینی به مرکز نهادهای فرهنگی - اجتماعی تبدیل شوند. خوار شمردن میراث مذهبی، بازگشت به ایران قبل از اسلام، در عین حال شیفتگی به ظواهر تمدن غربی، حیات «ایران نو» تحت لوای استبداد پهلوی را به صورت شکلی تناقض‌آمیز درآورده بود (مدنی، ۱۳۶۹: ۲۴۹). می‌توان در بررسی بیشتر گفت احساس حقارت نسبت به پیشرفت‌های تمدن غربی و دغدغه رفع عقب‌ماندگی ایران، از جمله مباحث مهمی بود که به دنبال تأثیر امواج مدرنیته بر ایران از دوره قاجار شروع شده بود (قنبری، ۱۳۸۹: ۱۴۰).

تحریم‌ها و تأثیرات اقتصادی:

تحریم‌های بین‌المللی و تأثیرات اقتصادی منجر به تغییراتی در جامعه شد. این تغییرات شامل افزایش نابرابری درآمدی، رشد شهرنشینی، وابستگی به صنعت و تجارت خارجی، و کاهش تأثیرات اقتصادی محلی بود

اقدامات تجددگرایانه رضاخان باعث گردید شکاف‌های اجتماعی و اقتصادی عمیق‌تری در جامعه ایجاد شوند. عواملی چون شهرنشینی و شکل‌گیری بورژوازی تجاری، ظهور کارمندان ارشد اداری و افسران عالی‌رتبه که حامل ارزش‌های جدید بودند، در بروز این مسأله، تأثیر عمده داشتند. همچنین سیاست‌های تحمیلی رضاشاه، در تخته‌پاک‌کردن (اسکان عشایر) به نتایج دلخواه منتهی نشد و نتوانست از شکاف‌های قومی کشور و قدرت نیروهای گریز از مرکز بکاهد. در مجموع می‌توان گفت رضاشاه نتوانست با ترکیب عناصر فرهنگ

ملی، دینی و غربی، هویت ملی جدیدی را خلق کند که در نهایت به تعدیل شکاف و گسست‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی منجر شود، بلکه با برداشتی ظاهری و سطحی از نوسازی، افراط در ملی‌گرایی باستان‌گرایانه، ستیز کینه‌توزانه با مذهب و حاملان آن و نیز سرکوب گروه‌های قومی مختلف، اسباب عمیق‌ترشدن این شکاف‌ها را در درون جامعه ایران فراهم کرد (زریری، ۱۳۸۴: ۸).

تأثیرات فرهنگی و هنری

در دوره پهلوی اول، تأثیرات فرهنگی و هنری نیز در بحران هویتی و شکنندگی تاریخی نقش داشت. تلاش برای تعریف مجدد هویت ملی از طریق فرهنگ و هنر، تأثیراتی بر جامعه داشت و در برخی موارد با ارزش‌ها و هویت‌های سنتی در تضاد بود.

یکی دیگر از سیاست‌های رضاشاه برای متجددکردن ایران به تقلید از غرب، انزوای دین و جدایی دین از سیاست بود. رضاخان با تکیه بر ایرانی بودن و برخورد خصمانه خود با دین و دیانت و عقاید دینی، بستر مناسبی را برای رشد و تکثیر افکار روشنفکران به وجود آورد؛ به گونه‌ای که دیگر نیاز نبود روشنفکران این دوره مانند بعضی از روشنفکران عصر قاجار با چاپ مجلات و نشریات در خارج ایران، با افکار دینی و عقاید مذهبی در افتاده و آنها را به باد استهزا و مسخره بگیرند؛ بلکه در داخل کشور با گرفتن امتیاز و پروانه‌ی نشر از وزارت معارف، به فعالیت می‌پرداختند. مجلاتی مانند مجله ی دنیا، در دوران انتشار خود با طرح مباحث فلسفه ی مادی و ماتریالیسم تاریخی، به ترویج مکتب کمونیسم و مادی‌گرایی مشغول

بود. مجله‌ی پیمان نیز که مسئولیت آن را کسروی برعهده داشت، برپایه‌ی طرح اصلاح‌طلبی در قالب اطلاعات دینی، نهایت هتاک‌ی را به مبانی مذهب انجام می‌داد. همچنین همزمان با کشف حجاب توسط رضاخان، نشریات در سطح وسیعی به ترویج فرهنگ مبتذل غربی در قالب رمان‌های عشقی، داستان‌های مصور پلیسی و چاپ عکس‌های هنرپیشه‌های هالیوود به-ترویج زندگی غربی پرداختند. در مقابل آن، حساسیت در برابر چاپ یک کتاب دینی به گونه-ای افزایش یافته بود که برای چاپ یک کتاب دینی حداقل می‌باید چهارسال وقت صرف کرد تا بتوان اجازه‌ی چاپ و نشر آن را از وزارت معارف گرفت (آشنا، ۱۳۷۶: ۸۸). رضاشاه نتوانست با ترکیب عناصر فرهنگ ملی، دینی و غربی، هویت ملی جدیدی را خلق کند و در نهایت شکاف‌ها و گسست‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را تعدیل نماید؛ بلکه با برداشتی ظاهری و سطحی از نوسازی، افراط در ملی‌گرایی باستان‌گرایانه، ستیز با مذهب و حاملان آن و نیز سرکوب گروه‌های قومی مختلف، اسباب عمیق‌ترشدن این شکاف‌ها را در درون جامعه ایران فراهم کرد (زریری، ۱۳۸۴: ۱۰)؛ به‌طوری‌که بعد از سقوط پهلوی اول، گفتارهای هویتی بومی، محلی و زبانی جامعه‌ی ایرانی مجال حضور و عرض اندام یافتند و این امر به تضعیف وحدت ملی منجر گردید. از آن جمله می‌توان از اعلام خودمختاری آذربایجان توسط جعفر پیشه‌وری و خودمختاری کردستان توسط قاضی محمد یاد کرد. در این جمهوری‌ها، زبان بومی و محلی به عنوان زبان رسمی یاد شد و برابری حقوق همه‌ی مردم، اعم از کردها، آذری‌ها، لرها، ارامنه و ... مورد تأکید قرار گرفت (دیلمقانی و قاسم ترکی، ۱۳۹۶: ۱۶۸).

تأثیرات سیاسی

در دوره پهلوی اول، تأثیرات سیاسی نیز بر بحران هویتی و شکنندگی تاریخی تأثیرگذار بود. این تأثیرات شامل تغییرات سیاسی در داخل کشور، تلاش برای تحقق ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی، و تلاش برای تعیین هویت ملی بر اساس ایدئولوژی‌های سیاسی بود.

ایدئولوژی ناسیونالیسم با هدف جستجوی اصالت و دستیابی به نوعی منزلت از طریق تحول در تقدیر و سرنوشت تاریخی چنین می‌پندارد که تاریخ در حاشیه قرار گرفته موجود می‌باید جای خود را به سرنوشت پرتحرکی دهد که پیش از این و در گذشته طلایی ملت قابل اکتشاف است و به تعبیر اسمیت «کیش مردگان باشکوه» (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۸۷). را احیاء نماید. این تعبیر و ادراک از تاریخ متناسب با ایده ارنست رنان است که در آن فراموش کردن و کنار گذاشتن بخشی از تاریخ توسط امکانات سیاست و قدرت به عنوان عامل اصلی سازنده ملیت تلقی می‌شود و ویژگی‌های مشخصی که در حال حاضر به عنوان سازنده هویت ملی دیده می‌شود، بر اساس قابلیت استنادپذیری به نیاکان دور مورد سنجش قرار می‌گیرد (میلر: ۱۳۸۳: ۴۰-۴۱). این تلقی از تاریخ، اهتمام جدی در توجه به عناصر اسطوره‌ای، باستانی قومی نژادی را در تاریخ نگاری ملی مورد توجه قرار می‌دهد. به طوری که تحولات را به روش خاصی تفسیر می‌کند، به برخی تحولات شاخ و برگ می‌دهد و از اهمیت برخی دیگر می‌کاهد و به سمت نوعی نگاه گزینشی به میراث گذشته حرکت می‌کند. این نوع ادراک اغلب بر پایه نوعی قوم‌مداری شکل می‌گیرد که بر اساس آن گروه خاص مورد نظر، مرکز همه چیز است و دیگر گروه‌ها در مقایسه با آن

سنجش و ارزیابی می‌شوند. این امر می‌تواند شکل‌هایی افراطی از نابردباری فرهنگی، مذهبی و حتی سیاسی به خود بگیرد (کوش، ۱۳۸۵: ۳۵). بنابراین، می‌توان گفت که آثار بحران هویت در آن دوره همچنان به شکلی پرتنگ در جامعه ایران حضور دارد و چالش‌های متعددی را در زمینه همبستگی ملی و تعامل میان هویت ملی و هویت‌های قومی به همراه دارد.

ایدئولوژیک بودن هویت ملی و بهره‌برداری آن توسط رژیم‌های سیاسی

بسیاری از اندیشمندان ایران معاصر، مشکل اصلی هویت ملی ایرانی را در عصر حاضر ایدئولوژیک بودن و بهره‌برداری آن توسط رژیم‌های سیاسی می‌دانند، آنها بر این اعتقادند که فهم هویت‌های ملی، قومی زبانی یا مذهبی در سایه ایدئولوژی سیاسی صورت گرفته است. این ایدئولوژی در پی خلق ایرانی ناب، مسلمان ناب، و نظایر آن بوده. به‌طوری که سنت‌گرایی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی که دین را محور هویت ایرانی می‌دانست در واکنش به مدرنیسم پهلوی پیدا شد و تحت عنوان گفتمان مدرنیسم مطرح گردید که در پی یگانگی در هویت اسلامی و نفی و انکار انواع دیگر هویت‌های موجود در جامعه ایرانی بوده و این ایدئولوژیک‌سازی هویت نیز با بحران مواجه شده و باعث ضعف بنیان‌های هویت ملی ایرانی گشته است. هویت ملی در ایران این دوره بر ارزش‌های مبتنی بر نیروهای مذهب و شیعه‌نگری مهمترین منبع ایجاد یک جامعه ایرانی همبسته بوده است. بدین‌سان ارزش‌های مقبول کشور چون نیروهای ملی و عناصر آن رفته رفته با تهدید مواجه شده یا کم‌کم انکار شده‌اند. در این میان ملت‌گرایی و ارکان غیردینی هویت ایرانی نیز به چنین سرنوشتی دچار

شده‌اند. بنابراین در یک توافق جمعی رویکرد دینی، از چنان ژرفایی برخوردار شد که هویت دینی مترادف و همسنگ هویت ملی قلمداد شد و سایر ابعاد هویتی کشور اجزای کم بهای آن به‌شمار آمد (Abolhassani, 2009: 87). توجه به عناصر فرا ملی هویتی اگر چه توانست در سطح جهانی منطقه‌ای، پاسخگوی مثبت بسیاری از مسائل داخلی و خارجی باشد، ولی این عدم توجه به عناصر ملی کشور هویت ملی را با ضعف مواجه ساخت و در نتیجه در درون کشور نتوانسته به‌عنوان یک عنصر اصلی باعث وفاق و همبستگی میان اقوام و فرق و مذاهب مختلف کشور شود.

نتیجه‌گیری

دوره پهلوی اول، به دلیل اقدامات متمرکزگرایانه و یکسان‌سازی هویت ملی و فرهنگی، با چالش‌های جدی هویتی مواجه بود. این امر نه تنها با مخالفت نخبگان و اقوام مختلف جامعه همراه بود، بلکه موجب بحران و شکنندگی در میراث تاریخی و فرهنگی ایران نیز شد. بررسی این دوره می‌تواند درس آموزی برای حفظ و ارتقای هویت ملی و میراث فرهنگی در آینده باشد. در مجموع دوره پهلوی اول با تلاش‌های گسترده برای ایجاد هویت ملی جدید همراه بود که با چالش‌های زیادی رو به رو شد. بحران هویت و شکنندگی تاریخی ناشی از این تغییرات، پیامدهای مهمی را برای آینده ایران به دنبال داشت. بررسی این دوره می‌تواند درک بهتری از تحولات تاریخی ایران و چالش‌های پیش روی آن فراهم آورد. از سوی دیگر می‌توان بیان داشت که آثار و تبعات بحران هویت در دوره پهلوی اول همچنان در جامعه

ایران قابل مشاهده است که عبارتند از:

- ۱- تداوم تنش‌های قومی و مطالبات گروه‌های قومی: علی‌رغم تلاش‌های بعدی برای چارچوب‌بندی هویت ملی، مطالبات و بازتولید هویت‌های قومی همچنان در جامعه ایران پابرجا است. گروه‌های قومی مانند کردها، بلوچ‌ها، آذری‌ها و عرب‌ها همچنان بر خواسته‌های خود برای حفظ هویت و زبان خود تأکید می‌کنند.
- ۲- چالش‌های همبستگی ملی: شکاف‌های ایجادشده در دوره پهلوی بین هویت ملی و هویت‌های قومی، همچنان بر همبستگی ملی سایه انداخته است. این امر گاه در قالب مطالبات خودمختاری و جدایی‌طلبی برخی اقوام بروز می‌کند.
- ۳- تأکید بر بازتعریف هویت ملی: در طول دهه‌های گذشته، تلاش‌های مختلفی برای بازتعریف و بازسازی هویت ملی صورت گرفته است. این مسئله نشان‌دهنده پایداری تأثیرات بحران هویت در دوره پهلوی است.

منابع

- اسمیت، آتونی. دی (۱۳۸۳). ناسیونالیسم: نظریه، ایدئولوژی، تاریخ، ترجمه منصور انصاری. تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- اشرف نظری، علی (۱۳۸۶). ناسیونالیسم و هویت ایرانی: مطالعه موردی دوره پهلوی، پژوهش حقوق عمومی، ۹ (۲۲)، ۱۷۳-۱۴۱.
- افشار رضایی، سپیده (۱۳۹۵). یکسان‌سازی فرهنگی و تحقق دولت مطلقه مدرن در دوره رضاشاه پهلوی، پایان‌نامه‌ای جهت اخذ درجه دکترای تخصصی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه پیام نور، تهران.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹). تاریخ ایران مدرن، ترجمه: محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آزاد ارمکی، تقی؛ حاضری، علی محمد؛ ساعی، علی؛ نصرتی نژاد، فرهاد (۱۳۹۹). تبیین جامعه-شناختی سیاست‌های هویتی دولت پهلوی اول، جامعه‌شناسی ایران، دوره ۲۱ (۳)، ۸۱-۵۹.
- آشنا، حسام الدین (۱۳۷۶). سیاست فرهنگی ایران در دوره‌ی رضاخان؛ درآمدی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات)، بیجا: بینا.
- آیت قنبری (۱۳۸۹). ایران و موج اول مدرنیته، علوم سیاسی، ۳ (۱۲)، ۱۴۰-۱۱۵.
- ثقفی، محمد و میرمحمدی، داوود (۱۳۸۹). مبانی معرفتی گفتمان هویت ملی در عصر پهلوی، جامعه‌شناسی، ۵ (۲)، ۶۷-۴۳.
- حیدری، غلامرضا؛ حیدری بانی، زهره (۱۳۹۳). بررسی چالش‌های قدرت ملی در ایران با تأکید بر بحران هویت ملی، ژئوپلیتیک، ۱۰ (۲۳)، ۸۲-۶۰.
- دیلیمی معزی، امین (۱۳۸۷). هویت‌سازی ملی در عصر رضا شاه: روش‌ها و ابزارها، پژوهش‌نامه تاریخ، ۳ (۱۰)، ۲۰-۱.
- رهنما، لیلا؛ نوحی، نزهت؛ تلخایف مهری و حسن لو، حیدر (۱۴۰۲). واکاوی و تحلیل پدیده مهاجرت بعد از انقلاب، در رمان‌های پست‌مدرن رضا قاسمی از منظر مشترک ادبیات و جامعه‌شناختی. جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی، ۴ (۱)، ۷-۲۵.
- زریری، رضا (۱۳۸۴). تجدد‌گرایی و هویت ایرانی در عصر پهلوی، زمانه، شماره ۴۰.
- زهیری، علیرضا (۱۳۸۹). جمهوری اسلامی ایران و مسئله هویت ملی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- شیرازی، اصغر (۱۳۹۵). ایرانیت، ملیت، قومیت، تهران: انتشارات جهان کتاب.

- عباس زاده مرزبالی، مجید؛ حجازی، سید نصرالله (۱۳۹۸). هویت ملی ایران و مدرنیته، بحران پژوهی جهان اسلام، دوره ششم، شماره ۲، صص ۷۲-۴۹.
- عباسی، مجید و عسکری، نصرالله (۱۴۰۲). تاثیر عامل هویت بر روابط ایران و عربستان سعودی پس از پیروزی انقلاب اسلامی. جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی، ۴(۴)، ۱۸۹-۲۱۱.
- عزیزی، فرهاد و بهشتی، محمد باقر و سلماسی زاده، محمد (۱۴۰۱). نهادهای سیاسی و اقتصادی و عملکرد اقتصادی عصر پهلوی اول با تأکید بر نهادگرایی تاریخی، جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه، دوره یازدهم، ۷۹-۵۹.
- علویان، مرتضی و نیکروش رستمی، ملیحه (۱۴۰۰). گذری بر هویت ملی در عصر پهلوی دوم (۱۳۲۰-۱۳۵۷)؛ سیاست‌ها و ابزارها، جستارهای انقلاب اسلامی، ۳(۵)، ۱۸۳-۱۵۰.
- قاسمی، علی اصغر؛ ابراهیم آبادی، غلامرضا (۱۳۹۰). نسبت هویت ملی و وحدت ملی در ایران، راهبرد، شماره ۵۳، ۱۳۸-۱۰۷.
- قهرمان‌پور، رحمان (۱۳۸۸). امنیت؛ فصل مشترک سیاست‌های هویتی (نخبگان) و روندهای هویتی اجتماعی، پژوهشنامه هویت اجتماعی، شماره ۴۹، ۶۰-۳۷.
- مدنی، سیدجلال‌الدین (۱۳۶۹). تاریخ سیاسی معاصر ایران، تهران: دفتر تبلیغات اسلامی.
- مرادی، عباس و ابطحی، سید مصطفی (۱۳۹۵). جایگاه ملی هویت در گفتمان مردم‌سالاری دینی، مطالعات انقلاب اسلامی، ۱۳(۴۶)، ۲۰۰-۱۷۷.
- میلر، دیوید (۱۳۸۳). ملیت، ترجمه داود غرایق زندی. تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- pye lucion (1996); aspect of political development, boston: little Brown and co.
- 15.Sarmad, Zahed (2002); Researching ways for Behavioral Sciences, Tehran: Aagaah Print, 1th printed [In Persian]
- Abolhasani, Seyed Rahim (2009); Identifying and assesing Iranian identity Componants, Tehran: Department of strategic researches Print, 1th printed [In Persian].
- Taajik, Mohamdreza (2002); An Article About Iranian Socity And the Gap between Generations, Zharfa journal, 26 number, winter.